قهرمانان اسلام

گردآوری و ترجمه:
عبدالله موحد

عنوان کتاب: قهرمانان اسلام

تألیف: عبدالله موحد

موضوع: صالحان و بزرگان

نوبت انتشار: اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار: آبان (عقرب) ۱۳۹۴شمسی، ١٤٣٦ هجری

منبع:

ایمیل: **book@aqeedeh.com**

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

خیرالدین بارباروس فرمانده‌ی بزرگ دریایی مسلمان ۱

خیر الدین بارباروس و برادر وی عروج ۱

برادران قهرمان و جهاد علیه اسپانیایی‌ها: ۱

اندیشه‌ی نظامی برادران بارباروس: ۲

جهاد برادران بارباروس: ۲

شهادت عروج و اسحاق: ٦

خیرالدین در استانبول: ٦

فتح تونس: ۷

پیروزی بزرگ «پِرِوزا»: ۷

ارتش دریایی خیرالدین بارباروس در فرانسه: ۸

وفات خیرالدین بارباروس: ۸

سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۳۲-۵۸۹ هـ) ۱۱

نسب بنی ایوب: ۱۱

تولد و رشد: ۱۱

آغاز کار صلاح الدین: ۱۲

وزارت مصر: ۱۳

حکومت بر مصر و پایان کار عبیدی‌ها (فاطمی‌ها): ۱٤

دولت ایوبیان: ۱۵

نبرد حِطّین: ١٦
آماده‌سازی برای نبرد: ١٧
رزمگاه حطین: ١٨
صبح نبرد: ١٩
نتایج نبرد حطین: ٢١
حمله سوم صلیبی: ٢٢
وفات سلطان صلاح الدین: ٢٢
زندگی‌نامه مختصر صلاح الدین ایوبی: ٢٣

عبدالقادر الحسینی، فرمانده ارتش جهاد مقدس در فلسطین.... ٢٥

اثر پنهان دانشگاه آمریکایی: ٢٦
انقلاب علیه اشغالگر: ٢٧
تمرین و آماده‌سازی در آلمان: ٢٧
سفر به عراق: ٢٨
پا در میانی ملک عبدالعزیز: ٢٩
ارتش جهاد مقدس: ٣١
پایان فرمانده: ٣٢

نورالدین محمود زنگی و تلاش در راه وحدت اسلامی ٣٣

نورالدین محمود ٣٤
جهاد علیه صلیبی‌ها: ٣٥
پیوسته شدن دمشق: ٣٦
به سوی مصر: ٣٧
نورالدین در تاریخ: ٣٩

شخصیت و زهد نورالدین:.. ٤٠
درگذشت نورالدین محمود:.. ٤٠
منابع ٤٣

خیر الدین بارباروس فرمانده‌ی بزرگ دریایی مسلمان

خیر الدین بارباروس و برادر وی عروج

اصل و نسب این دو مجاهد به ترک‌های مسلمان برمی‌گردد. پدر آن‌ها «یعقوب بن یوسف» از بازماندگان فاتحان مسلمان ترک بود. مادرشان نیز بانویی اندلسی بود که تاثیر به سزایی در این دو برادر به جای گذاشت. سرزمین اندلس در آن دوران به شدت از حملات اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها رنج می‌برد.

آنها همچنین دو برادر مجاهد دیگر به نام‌های اسحق و محمد الیاس داشتند. خیرالدین کوچکرین آن‌ها بود.

برادران قهرمان و جهاد علیه اسپانیایی‌ها:

هجرت اجباری مسلمانان از اندلس و پناه‌آوردن تعداد زیادی از آنان به شمال آفریقا سبب ایجاد مشکلات اجتماعی و اقتصادی بسیاری در مناطق شمال آفریقا گردید.

از آنجایی که در میان این مهاجران بسیاری از دریانوران وجود داشتند ضروری نشان می‌داد که باید راه‌های مناسبی برای استقرار آن‌ها فراهم می‌شد اما برخی از عوامل باعث شد که گروهی از این دریانوردان رو به جهاد علیه نیروهای نصرانی در دریای مدیترانه بیاورند. از مهم‌ترین عوامل این حرکت می‌توان به انگیزه‌ی دینی به سبب کشمکش همیشگی میان اسلام و نصرانیت، و همچنین اخراج مسلمانان از اندلس و تعقیب آنان تا شمال آفریقا اشاره کرد.

حرکت جهاد اسلامی علیه اسپانیا و پرتغالی‌ها تا روی کار آمدن برادران بارباروس نامنظم و پراکنده بود. آن دو توانستند نیروهای اسلامی را در الجزایر متحد ساخته و به سوی هدفی مشترک یعنی جلوگیری از نفوذ بیشتر دشمنان اسلام در

بندرها و شهرهای شمال آفریقا، هدایت سازند.

اندیشه‌ی نظامی برادران بارباروس:

این نیروی اسلامی جدید برای حرکت جهادی خود به دلیل عدم توانایی در داخل‌شدن به جنگ منظم علیه نیروهای پرتغالی و اسپانیایی و «سواران قدیس یوحنا» در دریای مدیترانه از روش حمله‌ی ناگهانی استفاده می‌کرد. این مجاهدان توانستند با به دست‌آوردن پیروزهای بسیار باعث نگرانی دشمن شوند. آن‌ها سپس با نگاه دقیق خود به این نتیجه رسیدند که به زیر رهبری حکومت عثمانی درآیند تا تلاش مسلمانان را علیه نیروهای کینه‌توز نصرانی متحد سازند.

جهاد برادران بارباروس:

تاریخ‌نگاران اروپایی در مورد طبیعت حرکت جهادی در دریای مدیترانه تشکیک نموده و نقش این دو برادر را تا حد «دزدی دریایی» پایین آورده و حتی در مورد حقیقت این دو برادر تردید نموده‌اند. بر این اساس نیاز است در مورد نقش این دو برادر و تاثیر جنبش آنان بر حرکت صلیبیان در دریای مدیترانه در دوران سلطان سلیم و سلطان محمد قانونی روشنگری شود.

آنچه در مورد نقش این برادران گفته شده است بر حرص و کوشش آن‌ها در راه جهاد و مقاومت در برابر طرح‌های اسپانیا و پرتغال در سرزمین‌های اسلامی شمال آفریقا تاکید دارد. این دو برادر توانستند در جهاد دریایی علیه نصاری نوآوری کنند و حرکت جهاد اسلامی توانست در قرن شانزدهم هجری مراکز مهمی در «شرشال» و «وهران» و «الجزائر» و «دلی» و «بجایه» داشته باشد. این حرکت با پیوستن جنگجویان مسلمانی که از اندلس گریخته بودند و به دریانوردی و فنون آن و کشتی سازی آگاه بودند نیروی بیشتری گرفت.

برادران «عروج» و «خیرالدین» از دوران جوانی رو به جهاد آوردند. در ابتدا

حرکت آن‌ها از مجموعه جزایر نزدیک به زادگاهشان در حدود سال ۱۵۱۰ میلادی آغاز گردید اما درگیری سنگین میان نیروهای مسیحی و مسلمان در اندلس و شمال آفریفا باعث شد این دو برادر محل فعالیت خود را تغییر دهند. به ویژه که اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها بر بسیاری از بنادر و شهرهای شمال آفریقا استیلا یافته بودند.

آن‌ها توانستند پیروزی‌های چشمگیری بر دزدان دریایی مسیحی به دست آورند به طوری که بسیاری از نیروهای اسلامی ضعیف‌تر در این منطقه تلاش آن‌ها را با دیده‌ی اعجاب نگریستند، چیزی که باعث شد بسیاری از ملت‌های مسلمان در این مناطق از آن‌ها کمک بخواهند و محبوبیت فراوانی در میان مردم این مناطق به دست بیاورند که توانستند براساس آن بر الجزایر و برخی از مناطق مجاور آن حکومت کنند.

بسیاری از تاریخ‌نگاران عقیده دارند حضور عروج و خیرالدین در این مناطق بنابر درخواست ساکنان این مناطق و برای دفاع از آنان در برابر هجوم وحشیانه‌ی اسپانیایی‌ها بود. در این میان گروهی از حاکمان محلی الجزایر در برابر تلاش این دو برادر برای توحید این مناطق ایستادگی می‌کردند. حکومت در الجزایر تا پیش از این دو برادر بیشتر به حکم ملوک الطوائفی شباهت داشت. بسیاری از مردم الجزایر به کمک این دو برادر شتافتند و در حملات آن‌ها شرکت جستند. حتی بسیاری از حکام محلی که خطر اشغال بیگانه را جدی می‌دیدند به کمک این دو برادر شتافتند.

نقش این دو برادر با تلاشی که در سال ۱۵۱۲ برای آزادسازی «بجایه» از اشغال اسپانیا نمودند بیشتر نمایان می‌شود. آنان برای این هدف قاعده‌ی عملیاتی خود را به سال ۱۵۱۴ میلادی به بندر «جیجل» در شرق الجزایر منتقل نمودند تا بتواند از یک سو به عنوان ایستگاه کمکی برای آزادسازی بجایه و از سوی دیگر برای کمک به مسلمانان اندلس مورد استفاده قرار گیرد. آن‌ها در برابر خود با هم پیمانی شدید

نیروهای دشمن مواجه شدند و مجبور به جنگ‌های پی در پی شدند، چیزی که تا آن روز تجربه نکرده بودند اما به علت استقرار در الجزایر و جنگ منظم مجبور به تحمل آن گردیدند. با کشته شدن «عروج» در یکی از این جنگ‌ها وضعیت سختی برای جهاد مسلمانان پیش آمد. به طوری که «خیرالدین» به فکر تحکیم بیشتر روابط با عثمانی افتاد.

حکومت عثمانی پیش از این در برابر تقاضای کمک برادران بارباروس اعلام آمادگی کرده بود. این حکومت همچنین آمادگی خود را برای فرستادن کمک‌های بیشتر برای مسلمانان باقی مانده در اندلس اعلام کرده بود. همچنین یاری رساندن به مجاهدان از نظر اسلامی و مردمی کاری باارزش برای امپراطوی عثمای محسوب می‌شد.

از سوی دیگر شرایط دولت عثمانی در دوران سلطان سلیم اول برای قبول این پیمان مناسب به نظر می‌رسید. از مهمترین اهداف آن‌ها ایجاد مانع در برابر نقش پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها و جنگجویان قدیس یوحنا در این منطقه بود و بسیار منطقی به نظر می‌رسید که عثمانی‌ها هرگونه پیمانی را با نیروهای منطقه‌ای برای رسیدن به این هدف بپذیرند.

درمیان تاریخدانان در مورد آغاز هم‌پیمانی میان عثمانی‌ها و برادران مجاهد اختلاف است. در برخی از منابع چنین آمده است که سلطان سلیم اول در پی درخواست کمک از سوی ساکنان شمال آفریقا و به هدف از کارافتادن اهداف پرتغالی‌ها و اسپانیایی‌ها در این منطقه این دو برادر را به سواحل آفریقایی دریای مدیترانه فرستاده بود. به رغم عدم تداول این نظریه در میان دیگر مورخان اما چیزی که می‌توان به آن پی برد این است که عثمانی‌ها از حوادثی که در دریای مدیترانه رخ می‌داد غافل نبودند.

برخی دیگر از مورخان تاریخ این پیمان را به سال ۱۵۱۴ میلادی برمی‌گردانند،

آنگاه که این دو برادر پس از فتح بندر «جیجل» مجموعه‌ای از هدایایی نفیس را که در این بندر به دست آورده بودند برای سلطان سلیم اول فرستادند و سلطان عثمانی نیز در پاسخ، چهارده کشتی جنگی مجهز به سلاح و سرباز را برای آنان فرستاد که خود نشان‌دهنده‌ی رغبت سلطان عثمانی در ادامه‌ی حرکت این دو برادر بود. اما برخی دیگر از مورخان چنین ذکر می‌کنند که حمایت مستقیم عثمانی از این حرکت پس از شهادت «عروج» در سال ۱۵۱۸ میلادی و پس از بازگشت سلطان عثمانی از مصر به استانبول در سال ۱۵۱۹ میلادی آغاز شد.

اما آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که روابط میان عثمانی‌ها و این حرکت پیش از درگذشت «عروج» و پیش از فتح مصر و شام توسط عثمانی‌ها وجود داشته است. اما پس از ناکامی برادران بارباروس در فتح «بجایه» و شهادت عروج و پس از آنکه آن‌ها در «جیجل» در محاصره‌ی «حفصی‌ها» و «سالم تومی» حاکم الجزایر که تحت رهبری اسپانیایی‌ها بودند، قرار گرفتند، به اضافه‌ی قدرت بالای اسپانیایی‌ها و جنگجویان قدیس یوحنا که آنان را در دریا در محاصره‌ی خود داشتند، همه‌ی این‌ها باعث شد با رسیدن کمک‌های عثمانی، مجاهدان به سرعت و قبل از اسپانیایی‌ها به الجزایر وارد شوند.

عروج توانست با کمک‌های عثمانی به الجزایر وارد شده و حاکم آن را به قتل رساند. وی همچنین توانست وارد بند «شرشال» شود و در همان سالی که نیروهای مملوکی در شام از عثمانی‌ها شکست خوردند با وی در الجزایر به عنوان حاکم بیعت شد. آن‌ها بدون کمک عثمانی‌ها و مردم منطقه قادر به این پیروزی نبودند. آن دو پیش از این از بازپس گرفتن «بجایه» از همین دشمن ناتوان مانده بودند.

پس از بیعت با خیرالدین در الجزایر در پی پیروزی‌های چشم‌گیر وی علیه اسپانیایی‌ها بسیاری از بنادر و شهرهای مسلمان که تحت اشغال بیگانه قرار داشتند چشم امید به یاری وی بستند. نخستین کسانی که از وی تقاضای یاری نمود اهالی

«تلمسان» بودند.

شهادت عروج و اسحاق:

«خیرالدین» برای فتح تلمسان ارتشی بزرگ مهیا نمود و به سال ۱۵۱۷ میلادی بدانجا لشکر کشید و پس از آنکه توانست کنترل آنجا را به دست گیرد اسپانیایی‌ها و مزدورانشان از «بنی حمود» دوباره آن را باز پس گرفتند. یکی از برادران خیر الدین به نام «اسحاق» در این نبردها کشته شد. همچنین «عروج» و بسیاری دیگر از مردان مجاهد خیرالدین در اثنای محاصره‌ی شهر که به مدت بیش از ۶ ماه به طول انجامید به شهادت رسیدند.

این حوادث اثر عمیقی بر خیرالدین به جا گذاشت تا جایی که اگر اصرار اهل الجزایر نبود قصد ترک آن را داشت. موافقت وی با ادامه‌ی جهاد در الجزایر اقتضا می‌نمود برای جلوگیری از هجوم دوباره‌ی اسپانیایی‌ها تلاش بیشتری کرده و ارتباط خود را با امپراطوری عثمانی مستحکم‌تر نماید.

حرکت جهاد از سوی خیرالدین بارباروس ادامه یافت تا آنکه توانست اسپانیایی‌ها را از سواحل الجزایر دور براند و مناطق جدیدی را به حکومت خود بیافزاید. وی تا آنجا پیش رفت که اسپانیایی‌ها را تا سواحل اسپانیا تعقیب نمود، کاری که باعث افتادن ترس در قلب آن‌ها گردید. وی همچنین توانست هفت هزار مسلمان اندلسی را از شکنجه و کشتار اسپانیی‌ها نجات داده و آن‌ها را در سال ۱۵۲۹ میلادی با استفاده از نیروی دریایی خود به سواحل شمال آفریقا منتقل نماید.

خیرالدین در استانبول:

سلطان سلیمان قانونی خیرالدین را به استانبول فراخوانده و به وی قول داد نیروی دریایی وی را مجهز نموده و تعدادی کشتی در اختیار او قرار دهد و از او خواست قبل از آنکه پادشاه اسپانیا «شارل پنجم» بر تونس مستولی گردد، تونس را برای

امپراطوری عثمانی فتح نماید. کشور تونس به علت موقعیت خود اهمیت فراوانی در کنترل بر دریای مدیترانه داشت.

فتح تونس:

خیرالدین با هشتاد کشتی و هشتاد هزار سرباز از پایتخت عثمانی برگشته و به سوی تونس به راه افتاد. وی توانست دولت حفصیه را در آنجا سرنگون نموده و تونس را به تابعیت عثمانی در آورد. (۱۵۳۴ میلادی)

سلطان عثمانی برای پاداش خیرالدین وی را به عنوان فرمانده‌ی کل نیروی دریایی عثمانی انتخاب کرد و فرزندش حسن پاشا را به جای وی در الجزایر منصوب نمود.

پیروزی بزرگ «پِرِوِزا»:

خیرالدین بارباروس توانست حملات دریایی موفقی را فرماندهی کند که از مشهورترین این حمله‌ها می‌توان به پیروزی بزرگ وی در نبرد «پِرِوِزا» در دریایی مدیترانه اشاره کرد. برای این نبرد بزرگ همه‌ی اروپای صلیبی در دعوت به ندای پاپ شرکت جستند و برای آن ۶۰۰ کشتی به همراه ۶۰هزار جنجگو به میدان نبرد فرستادند. فرماندهی این نیروی عظیم را «آندریا دوریا» بر عهده داشت که یکی از بزرگترین فرماندهان دریایی در همه‌ی اروپا بود.

نیروی عثمانی شامل ۱۲۲ کشتی جنگی و ۲۲ هزار سرباز بود. دو نیرو در تاریخ ۲۸ سبتامبر ۱۵۳۸ با یکدیگر روبرو شدند. خیرالدین توانست با غافل‌گیر کردن دشمن آن‌ها را پراکنده سازد. اروپایی‌ها تنها پس از ۵ ساعت از آغاز نبرد پا به فرار گذاشتند. این پیروزی باعث شد اروپای صلیبی را ترس و وحشت فرا گیرد و دوباره مسلمانان در دریای مدیترانه هیبت گذشته خود را بازیابند.

ارتش دریایی خیرالدین بارباروس در فرانسه:

در پی کمک خواستن فرانسه از عثمانی در نبردی که میان این کشور و اسپانیا در جریان بود خلیفه‌ی عثمانی خیرالدین را مکلف به فرماندهی این حمله نمود. وی به تاریخ ۲۸ ماه می ۱۵۴۳ میلادی در راس نیروی عظیمی استانبول را به قصد فرانسه ترک گفت. وی در راه خود شهر «مسینه» تابع سیسیل و «رجیو» تابع ایتالیا را بدون مقاومت تسخیر کرد و سپس بر بندر «اوستیا» در ایتالیا مستولی گردید. وی سپس به راه خود ادامه داد تا آنکه به بندر طولون که مرکز فرانسوی‌ها بود رسید. سپس دو نیروی دریایی عثمانی و فرانسه به سوی بندر «نیس» حرکت کرده و توانستند این بندر را به حاکمیت فرانسه بازگردانند. (۲۲ آگست ۱۵۴۳)

بر اساس روابط خوب میان سلطان سلیمان قانونی و فرانسوای اول، پس از بازپس گیری بندر نیس معاهده‌ای میان دو حکومت منعقد گردید که طی آن حکومت فرانسه بندر فرانسوی طولون را در اختیار عثمانی قرار داد تا توسط این حکومت به عنوان قرارگاه نظامی مورد استفاده قرار گیرد. در پی این معاهده این بندر توسط حکومت فرانسه خالی گردید و این شهر فرانسوی به طور کامل در اختیار نیروهای عثمانی قرار گرفت و در آن پرچم عثمانی افراشته شده و صدای اذان بر آن طنین افکند. عثمانی‌ها توانستند با استفاده از موقعیت این بندر حملات موفقیت‌آمیزی علیه اسپانیا طرح ریزی و اجرا نمایند.

وفات خیرالدین بارباروس:

این حمله آخرین حمله‌ای بود که این قهرمان بزرگ رهبری نمود. وی پس از بازگشت به استانبول مدت زیادی در قید حیات نماند و به تاریخ ۵ جمادی الاولی ۹۵۳ هجری برابر با چهارم ماه می ۱۵۴۶ میلادی دار فانی را وداع گفت و از خود تاریخی روشن و پرافتخار برای نسل‌های بعدی مسلمان به جای گذاشت.

جمع آوری و ترجمه و نگارش: عبدالله موحد

عصر اسلام

www.IslamAge.com

سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۳۲-۵۸۹ هـ)

وی ابوالمظفر، صلاح الدین یوسف بن ایوب بن شادی، موسس دولت ایوبیان در مصر و شام است. قدرت او سرزمین‌های مصر و شام و شمال عراق و یمن و حجاز را در بر گرفت. وی پیش از رسیدن به سلطنت، در دمشق ملقب به صلاح الدین گردید و سپس در مصر ملقب به «الملك الناصر» گردید. او توانست اغلب سرزمین‌های پادشاهی بیت المقدس و شهر قدس را آزاد سازد و این باعث آغاز جنگ سوم صلیبی به فرماندهی پادشاه فرانسه و انگلستان و آلمان گردید.

نسب بنی ایوب:

نسب ایوبیان به ایوب فرزند شادی فرزند مروان از اهالی شهر «دوین» در ارمنستان امروزی می‌رسد. ابن اثیر نسب ایوب بن شادی بن مروان را به کُردهای روادیه که از هذبانیه هستند می‌رساند[۱]. اما برخی از پادشاهان بنی ایوب این نسب را قبول ندارند و می‌گویند: «ما عربیم و نزد کردها فرود آمدیم و با آنان ازدواج کردیم»[۲] خود بنی ایوب درباره نسبشان اختلاف کرده‌اند اما غالب مورخان آنان را کُرد می‌دانند.

تولد و رشد:

صلاح الدین ایوبی، به سال ۵۳۲ هجری (۱۱۳۸ میلادی) در تکریت عراق به

۱- ابن الأثیر، الکامل في التاریخ: حوادث عام ۵۶۴ هجري [از ویکی‌پدیای عربی].

۲- مفرج الکروب فی أخبار بنی أیوب، جمال الدین محمد بن سالم بن واصل المتوفی سنه ۶۹۷ هـ، ذکر نسب بنی أیوب [از ویکی‌پدیای عربی].

دنیا آمد.

خانواده وی در شب تولد او تکریت را به سوی موصل ترک کردند و پس از یک سال به بعلبک واقع در لبنان امروزی رفتند و پدرش به عنوان حاکم آنجا تعیین گردید.

کودکی صلاح الدین در این شهر سپری شد، وی آموزش‌های ابتدایی خود را در آنجا به پایان رساند و قرآن را حفظ کرد و حدیث و فقه و لغت و تاریخ را فرا گرفت و فنون سوار کاری و مبارزه را آموخت.

در آغاز جوانی به حلب (واقع در سوریه‌ی امروزی) رفت و به عمویش «اسد الدین شیر کوه» که از قهرمانان و مردان «نورالدین محمود» سلطان حلب و دمشق بود پیوست.

آغاز کار صلاح الدین:

در آن دوران مصر که تحت قدرت «عاضد» خلیفه فاطمی قرار داشت در شرایط سختی به سر می‌برد. درگیری میان دو وزیر خلیفه به نام‌های «شاور» و «ضرغام» بر سر وزارت مصر اوضاع مملکت را بغرنج و نابسامان نموده بود.

پس از آنکه ضرغام بر مصر مسلط گردید شاور را بیرون رانده و فرزند وی «طیء بن شاور» را به قتل رساند. شاور در تاریخ رمضان ۵۵۸ هجری برای یاری‌گرفتن از نورالدین زنگی به دمشق گریخت و در ۲۳ ذی القعده‌ی همان سال وارد دمشق شد.

نورالدین به دو هدف «اسدالدین شیر کوه» را به همراه شاور به مصر فرستاد: نخست: کمک به شاور که از او یاری خواسته بود و سپس مطلع‌شدن از اوضاع مصر. او شنیده بود حکومت فاطمی در مصر در حالت ضعف قرار دارد. صلاح الدین نیز با وجود آنکه رفتن به مصر را خوش نمی‌داشت عمویش را در این لشکرکشی همراهی کرد.

آنان در جمادی الاولی سال ۵۵۹ هجری وارد مصر شدند و بر آنجا سیطره یافتند

و در رجب همان سال قدرت را به دست گرفتند.

با کشته شدن ضرغام و به قدرت رسیدن دوباره شاور، او به اسدالدین خیانت کرد و از اروپایی‌ها یاری خواست. فرنگیان نورالدین را در بلبیس به محاصره در آوردند و او به سبب کمی نیروهایش مجبور به عقب نشینی از مصر شد.

نورالدین و اسدالدین که از نامه‌نگاری‌ها و همکاری مخفیانه‌ی وزیر فاطمی شاور با فرنگی‌ها مطلع شده بودند ترسیدند مصر و در پی آن سرزمین‌های دیگر اسلامی به دست صلیبی‌ها بیفتد. در پی آن لشکری بزرگ به فرماندهی اسدالدین و همراهی صلاح الدین به‌سوی مصر حرکت کردند. رسیدن لشکر نورالدین همزمان بود با رسیدن لشکر صلیبی‌ها. شاور و صلیبی‌ها و مصری‌ها علیه اسدالدین یکدست شدند و نبردهای بسیاری رخ داد.

پس از مدتی اسدالدین و مصری‌ها پیمان صلح بستند و به دمشق بازگشتند. اما با زیر پا نهاده شدند پیمان توسط صلیبی‌ها و حمله‌ی آنان به مصر، نورالدین و اسدالدین بار دیگر به مصر لشکر کشیدند.

شاور که از خارج شدن فرنگیان مطلع شده بود و می‌دانست این بار آنان قصد اشغال مصر را دارند از اسدالدین کمک خواست. اروپایی‌ها که دانستند مصری‌ها و شامی‌ها باهم یکدست شده‌اند از قصد خود صرف نظر کرده و بازگشتند.

اسدالدین در مصر اقامت گزید. او دانسته بود که شاور هر لحظه در فکر خیانت است و از سوی دیگر سعی دارد در هردو جبهه شامی‌ها و اروپایی‌ها بازی کند، بنابراین او را از میان برداشت و خود در تاریخ ۱۷ ربیع الاول ۵۶۴ هجری وزارت مصر را بر عهده گرفت. وی تا ۲۲ جمادی الثانی همان سال که وفات نمود بر وزارت باقی ماند.

وزارت مصر:

با وفات اسدالدین، صلاح الدین به مقام وزارت در حکومت فاطمیان رسید. در

آغاز به سبب نا آرامی‌های ناشی از تغییر تعداد بسیاری از خلفای فاطمی در مدت کوتاه، زمام امور به طور کامل در دست صلاح الدین قرار نداشت، اما با تدابیر وی پس از مدتی اوضاع مصر آرام شد.

او سپس خانواده و پدرش «نجم الدین ایوب» را به مصر آورد تا داستانش شبیه به داستان یوسف صدیق‌ؑ گردد. صلاح الدین با عزل قاضیان اسماعیلی مذهب و الغای جمله «حی علی خیر العمل» در اذان و اصلاحات دیگر مذهب اهل سنت را بار دیگر در مصر به قدرت باز گرداند. او دستور داد به جای خلیفه فاطمی به نام خلیفه عباسی المستضیء خطبه بخوانند. بیماری «العاضد لدین الله» آخرین خلیفه فاطمی او را در این مهم یاری داد.

حکومت بر مصر و پایان کار عبیدی‌ها (فاطمی‌ها):

با مرگ عاضد، آخرین خلیفه فاطمی، خلافت عبیدیان (فاطمیان) در مصر به پایان رسید و صلاح الدین به عنوان نماینده نورالدین حاکم مصر گردید.

صلاح الدین اقتصاد مصر را بازسازی کرد و با دور ساختن عناصر وابسته به نظام سابق، ارتش را دوباره تشکیل داد. او نصیحت پدرش را مبنی بر عدم رویارویی یا اختلاف با نورالدین محمود عملی ساخت و تا وفات نورالدین عملا زیر بیعت او قرار داشت.

از بین بردن حکومت شیعه باطنی عبیدیان برای او مشکلاتی را نیز در پی داشت. از جمله سه ترور نافرجام از سوی باطنیان که سلطان صلاح الدین در یکی از آن‌ها زخمی گردید.



دولت ایوبیان:

با وفات نورالدین محمود به سال ۵۶۹ هـ (۱۱۷۴ میلادی)، صلاح الدین ایوبی دولت ایوبیان را تشکیل داد و قاهره را به عنوان پایتخت خود برگزید و لقب سلطان گرفت.

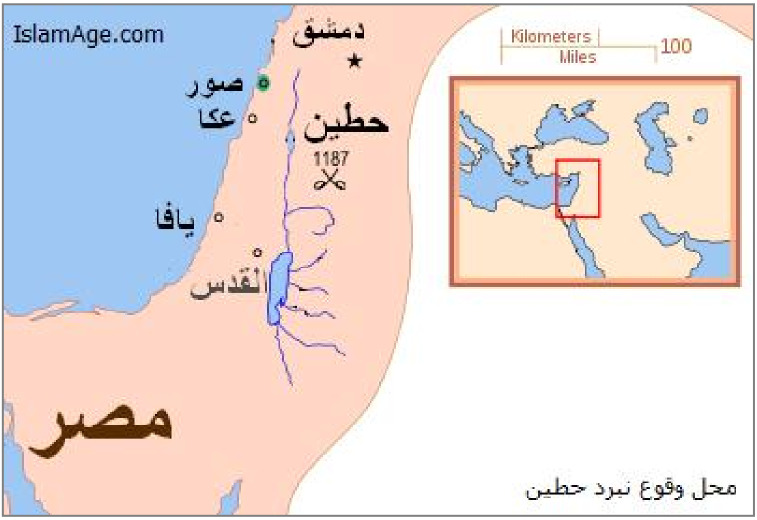
اکنون این فرصت برای صلاح الدین فراهم شده بود که سرزمین شام را نیز به حکومت خود بیفزاید و با یکپارچه کردن نیروهای اسلامی شرایط را برای رویارویی با صلیبیان و آزادسازی سرزمین‌های اشغالی فراهم سازد. با یاری خواستن یکی از امرای دمشق از صلاح الدین ایوبی او توانست بدون هیچگونه نبرد و درگیری وارد دمشق شود. وی سپس بر حمص و حماة و بعلبک تسلط پیدا کرد و سپس استقلال خود را از خاندان نورالدین محمود اعلام کرد و خود را مستقیما تابع خلیفه عباسی خواند و از او لقب سلطان گرفت.

وی باری دیگر به سال ۵۷۸ هجری (۱۱۸۲ میلادی) به شام لشکر کشید و توانست حلب و دیگر شهرهای شام را به کنترل خود درآورد و اینگونه همه شام را به دولت خود ملحق ساخت. وی برای بسط نفوذ خود با «عصمت الدین خاتون» بیوه

نورالدین، ازدواج کرد.

همه تلاش صلاح الدین در راه یکپارچه ساختن نیروهای مسلمان بیش از ده سال به طول انجامید یعنی از سال ۵۷۰ هجری (۱۱۷۴ میلادی) تا سال ۵۸۲ هجری (۱۱۸۶ میلادی).

با یکپارچه‌شدن قدرت در جهان اسلام و از بین‌رفتن عوامل اختلاف، او برای برداشتن گام بزرگ آماده شده بود: آزادسازی بیت المقدس و سرزمین‌های اسلامی تحت اشغال صلیبی‌ها.



محل وقوع نبرد حطین

نبرد حِطّین:

مناطق وسیعی از سرزمین‌های اسلامی و به خصوص بیت المقدس در سال ۱۰۹۹ میلادی به اشغال صلیبی‌ها در آمده بود. زمین‌داران صلیبی و شوالیه‌ها نیز خود را به عنوان امرا و پادشاهان این مناطق منصوب کرده بودند. این شرایط باعث گردیده بود طی این مدت انگیزه نیرومندی برای آزادسازی این سرزمین‌ها شکل

گیرد.

یکی از بارون‌های صلیبی به نام «رونالد دو شاتیلون» که در منابع اسلامی به «ارناط» مشهور است، در سال ۱۱۸۶ میلادی قافله‌ای را که از شام به سوی مصر در حرکت بود مورد غارت قرار داد و افراد قافله را به در قلعه کَرک زندانی کرد. روایت شده است که آن قافله از آن خواهر صلاح الدین بود.

در پی این حادثه صلاح الدین از «گای دو لوزینیان» پادشاه صلیبی بیت المقدس در خواست غرامت و آزادسازی اسیران و بازخواست متجاوزان را نمود. اما پادشاه وقت بیت المقدس که خود با کمک رونالد دو شاتیلون به قدرت رسیده بود با این درخواست موافقت نکرد. رونالد در پاسخ نامه صلاح الدین با توهین به پیامبر خدا ﷺ چنین پاسخ داد: «به محمد بگویید شما را نجات دهد». پادشاه بیت المقدس نیز نتوانست رونالد را از موضع خود عقب بنشاند.

با این برخورد، صلاح الدین ایوبی علیه پادشاهی صلیبی بیت المقدس اعلان نبرد نمود اما با بیماری صلاح الدین در آن سال نبردی میان دو طرف رخ نداد.

آماده‌سازی برای نبرد:

نیروهای صلاح الدین که از مصر و حلب و جزیرة العرب و دیاربکر در دمشق جمع شده بودند در تاریخ محرم سال ۵۸۳ هجری (مارس ۱۱۸۷ میلادی) به‌سوی قلعه کرک به راه افتادند و پس از محاصره قلعه کشتزارهای آن را ویران کردند.

در اثنای حرکت صلاح الدین نیروهای صلیبی به رهبری پادشاه بیت المقدس در شهر صفوریه جمع شدند، نیروهای ریموند سوم امیر طرابلس نیز با شکستن پیمان خود به وی ملحق گردیدند. نیروهای صلیبی بالغ بر ۲۲۰۰۰ سوار و پیاده بودند و تعداد بسیار زیادی ار داوطلبان نیز به آنان ملحق شدند تا جایی که گفته شده تعداد لشکریان صلیبی‌ها به ۶۰۰۰۰ نفر رسیده است.

سپاهیان صلیبی از نیروهای پادشاهی بیت المقدس، نیروهای امارت انطاکیه،

شوالیه‌های معبد، شوالیه‌های سنت جان (سواران قدیس یوحنا)، و سواران سنت لازاروس، تشکیل می‌شدند.

صلاح الدین می‌خواست با مجبور کردن صلیبی‌ها برای آمدن به منطقه نبرد، آنان را خسته کند. برای این هدف به طبریه حمله برد زیرا همسر ریموند سوم در قلعه آنجا بود. این باعث خشم صلیبی‌ها گردید. از آنجا که حمله به طبریه برای نیروهای صلیبی سخت و طاقت فرسا بود سران صلیبی‌ها به دو دسته تقسیم شدند: گروهی با رفتن به طبریه مخالفت کردند زیرا سختی راه و کمبود آب را برای لشکر خطرناک می‌دانستند، اما گروه دوم که رونالد دو شاتیلون (ارناط) جزو آنان بود معتقد به حمله به نیروهای صلاح الدین در طبریه بودند و توانستند پادشاه را برای رفتن به طبریه راضی کنند.

رزمگاه حطین:

نیروهای صلیبی به تاریخ ۲۱ ربیع الثانی سال ۵۸۳ (۱ ژولای ۱۱۸۷ میلادی) در حالی که از شدت حرارت و بی آبی و ناهمواری راه که ۲۷ کیلومتر مسافت داشت رنج می‌بردند به‌سوی طبریه به راه افتادند.

در آن سو اما، نیروهای صلاح الدین ایوبی که تازه نفس بودند با شنیدن به راه افتادن صلیبیان، نه کیلومتر جلوتر در غرب دریاچه طبریه در کنار روستای حطین مستقر شدند.

نیروهای صلیبی در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی سال ۵۸۳ هجری (۳ ژولای ۱۱۸۷ میلادی) بر روی کوه طبریه مُشرف بر تپه حطین مستقر شدند. حطین منطقه‌ای است فلات مانند که بیش از ۳۰۰ متر از سطح دریا بلندتر است و دارای دو قله شاخ مانند است که به آن‌ها شاخ‌های حطین می‌گویند.



صلاح الدین سعی بر آن داشت که مانع از رسیدن آب به صلیبی‌ها و یا رسیدن آنان به آب شود، برای این هدف، لشکر ایوبیان چشمه‌های آب را به تسخیر خود درآوردند. همچنین مسلمانان با آتش زدن گیاهان و خارهایی که تپه را پوشانده بود شرایط را برای لشکر صلیبی سخت‌تر کردند. هنگامی که صلیبی‌ها به تپه واقع میان روستای لوبیا و حطین رسیدند، نیروهای مسلمان به آنان هجوم آوردند و صلیبی‌ها مجبور به فرار به سوی حطین شدند. با فرارسیدن شب نبرد متوقف شد. صلیبی‌ها شب بسیار سختی را با تشنگی و دود و صدای تکبیر مسلمانان به صبح رساندند.

صبح نبرد:

با طلوع خورشید روز شنبه ۲۴ ربیع الثانی سال ۵۸۳ هجری (۴ ژولای ۱۱۸۷ میلادی) صلیبی‌ها دانستند که نیروهای مسلمان با استفاده از تاریکی شب آن‌ها را به محاصره خود درآورده‌اند.

نیرهای مسلمان حمله خود را به سوی ارتش صلیبی‌ها آغاز کردند. درگیری میان دو لشکر در دو مایلی حطین رخ داد. تیراندازان مسلمان ارتش صلیبی را تیرباران

کردند. سپس دو لشکر با شمشیر و نیزه به نبرد پرداختند.

مسلمانان توانستند ارتش صلیبی را به دو قسمت تقسیم کرده و به شدت به آن ضربه وارد کنند. نبرد حطین ۷ ساعت به طول انجامید که به کشته و زخمی شدند هزاران صلیبی منجر گردید. پادشاه صلیبی بیت المقدس، «گای دو لوزینیان» و همچنین «رونالد دو شاتیلون» (ارناط) و تعداد زیادی از فرماندهان و بارون‌ها به اسارت مسلمانان در آمدند. تنها تعداد کمی از صلیبی‌ها توانستند به «صور» گریخته و در دژ آن پناه بگیرند.

نبرد حطین برای صلیبی‌ها شکستی فاجعه‌بار به شمار می‌رفت. بخش زیادی از لشکر صلیبی نابود شده بود و بیت المقدس و دیگر سرزمین‌های اشغالی نیز بدون دفاع در برابر صلاح الدین و سپاه وی قرار داشت.

صلاح الدین اسرای لشکر دشمن را گرامی داشت و دستور داد به آنان آب خنک نوشانده شود. اما برخورد وی با رونالد دی شاتیلون به گونه‌ای دیگر بود. وی اجازه نداد به او آب داده شود و گفت: «این ملعون بی‌اجازه من آب نوشید و از جانب من امان ندارد» سپس جنایت‌های او را به او یادآوری کرد و پس از عرضه کردن اسلام بر وی و عدم قبول او وی را گردن زد.

صلاح الدین سبب این رفتار را چنین توضیح داد: «من دو بار نذر کرده بودم که اگر دستم به او برسد او را بکشم: یک بار هنگامی که قصد حمله به مکه و مدینه را نمود و بار دوم هنگامی که پیمان را شکست و به قافله مسلمانان حمله برد و آن را غارت کرد».

ارناط در سال ۵۷۹ هجری (۱۱۸۳ میلادی) به هدف حمله به مدینه و نبش قبر رسول الله ﷺ و حمله به مکه و تخریب کعبه، چند کشتی جنگی را از طریق دریای سرخ به سرزمین حجاز فرستاده بود. صلاح الدین ایوبی برادرش الملک العادل را به هدف جلوگیری و نابودسازی نیروی دریایی ارناط به دریای سرخ فرستاد و او

توانست نیروی دریایی ارناط را نابود کرده و نقشه خبیث او را خنثی سازد.

نتایج نبرد حطین:

با پیروزی در حطین زمینه برای آزادسازی دیگر سرزمین‌های اسلامی اشغالی فراهم شده بود. صلاح الدین ایوبی و برادرش الملک العادل به سرعت همه شهرهای ساحلی و طرابلس و عکا و بیروت و صیدا و یافا و قیساریه و عسقلان را به تصرف درآوردند.

پس از فتح عسقلان و سرزمین‌های محیط بر بیت المقدس، صلاح الدین ایوبی و لشکریانش به‌سوی قدس مبارک به راه افتادند و در تاریخ پنجم رجب سال ۵۸۳ هجری به پشت دروازه‌های شهر رسیدند. پس از مدتی محاصره شهر در تاریخ ۲۰ رجب سپاهیان صلاح الدین برای پایان دادن به مقاومت آنان منجنیق نصب کردند.

پس از آنکه صلیبی‌ها از ادامه مقاومت نا امید شدند و توانایی مقاومت در برابر لشکر مسلمانان را در خود ندیدند حاضر شدند در برابر شروط صلاح الدین تسلیم شوند. سرانجام بیت المقدس پس از شش روز محاصره تسلیم مسلمانان شد و در تاریخ ۲ اکتبر ۱۱۸۷ میلادی درهای شهر بر روی لشکیان مسلمان باز شد و پرچم‌های زرد رنگ صلاح الدین در آسمان بیت المقدس به اهتزاز در آمد. بر اساس قرارداد، صلیبی‌ها ملزن به پرداخت فدیه در برابر هر نفر شدند، اما با این وجود صلاح الدین بسیاری از آنان را بخشید و از گرفتن فدیه از ناتوانان چشم‌پوشی کرد. همچنین صلاح الدین ایوبی گای دو لوزینیان و همسرش را آزاد کرد.

در نوامبر ۱۱۸۸ قلعه کرک سقوط کرد و پس از آن قلعه کراک دو مونریال نیز به دست مسلمانان فتح گردید. با سقوط قلعه بلفور تقیریبا همه آنچه پادشاهی بیت المقدس خوانده می‌شد به جز شهر طرابلس و صور به دست سپاه اسلام فتح شده بود.

حمله سوم صلیبی:

با شکست بزرگ صلیبی‌ها در نبرد حطین و سپس فتح قدس و سقوط پادشاهی بیت المقدس موجی در اروپا به وجود آمد. پادشاه فرانسه و پادشاه انگلستان به اعزام سپاهیان زیاد به استقبال از سومین جنگ رفتند. اما سپاهیان ۱۰هزار نفری و منظم آلمان که زودتر از بقیه به راه افتاده بودند با غرق شدن امپراتور آلمان در رودخانه سِلِف روحیه خود را از دست داده، پراکنده شده و یا اسیر حملات سریع مسلمانان گشتند و عده کمی خود را به بندر عکا رساندند.

با رسیدن سپاهیان فرانسه و انگلستان آن‌ها توانستند سواحل و بنادر لبنان و فلسطین را از صلاح الدین بازپس گیرند اما در حمله به مصر و مناطق داخلی ناکام ماندند و نتوانستند به بیت المقدس حمله ببرند. در پایان ریچارد معاهده رمله را با صلاح الدین امضا نمود. بر اساس این معاهده زیارت بیت المقدس برای نصارا آزاد گردید و تاجران مسلمان نیز می‌توانستند در شهرهای تحت کنترل صلیبی‌ها به تجارت بپردازند.



نقش صلاح الدین ایوبی بر یک سکهٔ مسی

وفات سلطان صلاح الدین:

معاهده رمله آخرین کاری بود که صلاح الدین به انجام رساند. پس از مدت کمی از این پیمان، صلاح الدین ایوبی در پی یک تب شدید به تاریخ چهارشنبه ۲۷ صفر سال ۵۸۹ هجری (برابر با سوم مارس ۱۱۹۳ میلادی) جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابوجعفر قرطبی می‌گوید: در بیماری وفات صلاح الدین در کنار او قرآن

می‌خواندم تا آنکه به این سخن خداوند متعال رسیدم که می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢﴾ [الحشر: ۲۲]. «اوست آن الله که معبودی به حق جز او نیست، او دانای پنهان و آشکار است، او رحمان و رحیم است». ناگهان صلاح الدین که تا پیش از آن بیهوش بود گفت: «صحیح است» و سپس درگذشت.

پس از وفات وی در خزانه شخصی او تنها یک دینار و ۴۷ سکه مسی ناصری یافتند که برای کفن و دفن او کافی نبود. سلطان صلاح الدین ایوبی خانه و ملکی بر جای نگذاشت و بیشتر مال خود را در راه صدقات صرف نمود.

زندگی‌نامه مختصر صلاح الدین ایوبی:

- تولد در قلعه «تکریت» در عراق به سال ۵۸۲ هجری قمری برابر با ۱۱۳۸ میلادی.
- رشد و آموزش در شهر «بعلبک» لبنان.
- بازگشت به دمشق در جوانی و درآمدن به خدمت عمویش «أسد الدین شیرکوه».
- خارج‌شدن به همراه أسد الدین برای بازپس گرفتن «مصر» از دست صلیبی‌ها و حمایت آن.
- برعهده‌گرفتن وزارت در مصر و سرنگون‌ساختن حکومت فاطمی (عبیدیان).
- تلاش ده‌ساله مداوم (از سال ۵۷۰ تا ۵۸۲ هجری) برای آماده‌سازی برای رودررویی با صلیبیان.
- نبردهای پی در پی با صلیبیان و آزادسازی بیت المقدس پس از نبرد «حطین».
- متوقف‌ساختن حمله سوم صلیبی اروپائی‌ها برای اشغال دوباره‌ی بیت

المقدس.

- پیمان صلح با صلیبیان، معروف به «صلح رمله».
- دستاوردهای تمدنی بسیار از جمله ساختن مساجد و مدارس و دژهای جنگی از جمله دژ مشهور به «جبل» در قاهره.
- وفات در تاریخ ۲۷ صفر سال ۵۸۹ هجری برابر با ۴ مارس ۱۱۹۳ میلادی.

گردآوری و پژوهش: عبدالله موحد

عصر اسلام

عبدالقادر الحسینی، فرمانده ارتش جهاد مقدس در فلسطین



تاریخ فلسطین همچنان نمونه‌هایی بی‌نظیر از مردان مجاهد را برای ما به نمایش می‌گذارد. مجاهدانی که برای سرزمین خویش خالصانه تلاش کردند و با همه‌ی توان در برابر طمع‌های استعماری و صهیونیستی در سرزمین مقدس فلسطین و اقصی ایستادگی نمودند و برای دفاع از سرزمین و دیار خویش اعلان جهاد مقدس نمودند.

در راس این قهرمانان نام قهرمان مجاهد فلسطینی «عبدالقادر الحسینی» به چشم می‌خورد. کسی که نامش با تاریخ شهر قدس گره خورده است و اثر چشم‌گیری در کارنامه‌ی مقاومت اسلامی ضد صهیونیست و جلوگیری از یهودی سازی قدس و تحریف تاریخ این سرزمین، از خود به جای گذاشته است.

«عبدالقادر فرزند موسی کاظم پاشا الحسینی» در شهر قدس به سال ۱۹۰۸ میلادی دیده به جهان گشود و در جو انقلابی آن دوران رشد کرد سپس به صف ملی‌گراهایی که آزادی در قلبشان ریشه دوانده بود پیوست[۱].

پدر وی شیخ المجاهدین «موسی کاظم الحسینی» در دوران خلافت عثمانی

۱- براساس گفته‌های فرزند وی غازی الحسینی در گفتگو با کانال الجزیزه وی در استانبول ترکیه به دنیا آمده است. ویکیپدیای عربی (مترجم)

مناصب مختلفی را بر عهده داشت و در هنگام اشغال قدس توسط انگلیسی‌ها شهردار قدس بود.

این مبارز در «کلیة المعارف» دانش آموخت و تحصیلات متوسطه‌ی خود را در مدرسه‌ی «عربی صهیون قدس» به پاسان رساند سپس برای همراهی با حرکت ملی مصر که آن زمان در اوج شکوفایی خود بود به قاهره رفت تا بتواند در ازهر شریف با تاریخ پرافتخار اسلامی آشنا شود و تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه آمریکایی قاهره ادامه دهد. وی دانشجویی ممتاز بود که توانست امتحان ورودی را با موفقیت پشت سر بگذارد.

اثر پنهان دانشگاه آمریکایی:

از آن جایی که عبدالقادر الحسینی انسانی فهیم و دقیق بود در اثنای تحصیل در این دانشگاه پی به اثر منفی این دانشگاه برد و پی به میزان اهمیت نقش سیاسی این دانشگاه برد. وی از فرصت جشن فارغ التحصیلی که توسط دانشگاه در تابستان سال ۱۹۳۲ میلادی برگزار گردید استفاده نموده و در برابر جمع که در میانشان وزارا و سیاستمدارانی هم وجود داشتند سخنانی ایراد کرد و پرده از دروغین بودن نقش علمی که دانشگاه آمریکایی ادعای آن را می‌کرد برداشت و این دانشگاه را به به این متهم کرد که کانون تخریب دین است و سعی در وارد کردن ضربه به دین دارد.

وی پس از دریافت گواهی پایان تحصیل خود فورا آن را در جمع پاره کرد و خطاب به رئیس دانشگاه گفت: «من نیازی به مدرک آکادمی استعماری شما ندارم» و از مصری‌ها خواست این دانشگاه را تحریم کنند. او سپس بعد از چند روز بیانیه‌ای مفصل در روزنامه‌های مصر منتشر کرد که در آن اتهاماتی علیه دانشگاه آمریکایی مطرح ساخته بود که در پی آن حکومت مصر با پایان سال ۱۹۳۲ میلادی اقدام به اخراح وی از این کشور نمود.

او به فلسطین بازگشت و به عنوان نویسنده در روزنامه‌ی «الجامعة الإسلامیة» مشغول به کار شد و سپس به حزب عربی فلسطین که «جمال الحسینی» ریاست آن را برعهده داشت، پیوست. وی سپس در اداره‌ی اسکان و زمین فلسطین به عنوان مامور مشغول به کار شد و توانست در این مرحله بسیاری از تلاش‌های صهیونیست‌ها در استیلای بر زمین‌های فلسطین را خنثی سازد.

انقلاب علیه اشغالگر:

عبدالقادر الحسینی پس از دو سال اشتغال در اداره‌ی اسکان از کار خود استعفا داد تا بتواند برای انقلاب علیه اشغالگران بریتانیایی و حرکت صهیونیزم آماده شود و آغاز به تشکیل گروه‌های سری به هدف مقاومت علیه اشغال زد.

تمرین و آماده‌سازی در آلمان:

از آنجایی که وی می‌دانست رو در رویی‌های بعدی شدیدتر و مهم‌تر خواهد بود پس از مشورت با دوستانش تصمیم گرفت به آلمان که در آن زمان دشمن انگلیس به شمار می‌رفت سفر کند تا با روش‌های جدید ساخت مواد منفجره آشنا شود. وی توانست در مدت شش ماه حضور در آلمان اطلاعات نظامی جدید فراوانی را به دست آورد.

او بطور پنهانی به فلسطین بازگشت و به همراه برخی از یارانش به برخی از پادگان‌های نظامی انگلیس حمله برد و توانست تعدادی از این پادگان‌ها را تصرف کرده و اسلحه‌ی بسیاری را به غنیمت ببرد.

انگلیسی‌ها که از این وضعیت بسیار عصبانی بودند تصمیم به تعقیب انقلابی‌ها گرفتند و در پاییز سال ۱۹۳۸ اقدام به محاصره‌ی وسیع منطقه‌ی «بنی نعیم» واقع در میان بیت لحم و الخلیل کردند. یکی از مجاهدان تعداد انگلیسی‌ها را در آن درگیری پنج هزار تن برآورد می‌کند.

نبردی نابرابر میان دو طرف درگرفت که بیش از ده ساعت به طول انجامید و با دخالت هواپیماهای بریتانیایی به نفع اشغالگران پایان یافت و عبدالقادر الحسینی زخمی شد. یارانش وی را به بیمارستان الخلیل برده و سپس مخفیانه وی را به مرزهای سوریه بردند. اشغالگران بریتانیای وی را غیابا به اعدام محکوم کردند.

سفر به عراق:

در پی در گرفتن جنگ دوم جهانی انقلاب فلسطین نیز آرام گرفت و بسیاری از مجاهدان به زندگی خود پرداختند در حالی که عبدالقادر الحسینی به بیروت رفت و توانست توسط کنسول عراق در بیروت صاحب گذرنامه‌ی عراقی به نام «یوسف الصایغ» شود.

به این تربیت و در عرض نیم ساعت عبدالقادر الحسینی عراقی شد. دو روز بعد وی در خیابان‌های بغداد با آزادی کامل گشت می‌زد!.

عبدالقادر الحسینی و خانواده‌اش در محله‌ی «الکراده‌ی شرقی» در بغداد سکنی گزیدند. وی با احترام و به گرمی مورد استقبال مردم عراق قرار گرفت و در مدرسه‌ی نظامی در پادگان رشید و همچنین دبیرستان «التفیض» به عنوان معلم ریاضی مشغول به کار شد. او همچنین در سال ۱۹۴۰ میلادی به دوره‌ی آموزشی افسران رزرو در دانشکده‌ی افسری پیوست و پس از ۶ ماه با رتبه‌ی «افسر» از این دانشکده فارغ التحصیل شد.

به سال ۱۹۴۱ میلادی انگلیسی‌ها تحرکاتی برای آزار رساندن به حکومت مشرع نخست وزیر «رشید علی گیلانی» انجام دادند و درگیری‌های میان اشغالگران و حکومت گیلانی رخ داد. فلسطینی‌هایی که در عراق به سر می‌بردند یاری رساندن به ملت عراق را حتمی دیده و به صورت فعال و موثر به فرماندهی عبدالقادر الحسینی در این نبردها شرکت جستند و مخصوصا در منطقه‌ی «صدر ابی غریب» شجاعت و سلحشوری فراوانی از خود نشان دادند.

پس از ماه‌ها نبرد پی در پی ارتش بریتانیا با نفرات و تجهیزات بیشتر توانست بر مقاومت عراق پیروز شود. رادیوی لندن در آن زمان اعلام کرد: فلسطینی‌ها آخرین کسانی بودند که از میدان نبرد عقب‌نشینی کردند.

مقاومان فلسطینی برای در امان ماندن از ارتش قدرتمند انگلیس مجبور شدند از راه هوایی به ایران بروند اما حکومت ایران اجازه‌ی ورود آنان را به این کشور نداده و آنان مجبور به بازگشت دوباره‌ی به عراق شدند و تلاش برای عبور به سوریه نمودند اما سازمان جاسوسی انگلیس که در پی آنان بود توانست عبدالقار الحسینی را دستگیر کند.

چنانکه «عارف العارف» مورخ عراقی در کتابش «النکبة» می‌نویسد، وی و چند تن از یارنش در برابر یک دادگاه نظامی عراقی به اتهام متوقف نمودن ده روزه‌ی ارتش انگلیس، به زندان محکوم شدند.

با صدور این حکم و در پی وخیم شدن وضعیت سلامتی این مبارز، بسیاری از آزادگان عراقی نسب به آن اعتراض کردند که در پیشاپیش آنان «سعید ثابت» و «ابراهیم عطارباشی» قرار داشتند. مقامات عراقی در پی این فشارها با تغییر حکم زندان به تبعید و و اقامت اجباری در روستای «زاخو» در نزدیکی مرز ترکیه موافقت کردند.

«وجیهه الحسینی» همسر مجاهد وی نیز به اتهام کمک به وی و پناه‌دادن به انقلابی‌ها به اقامت اجباری در خانه‌اش در بغداد محکوم شد.

پا در میانی ملک عبدالعزیز:

خبر وخامت حال عبدالقادر الحسینی به سرعت منتشر شد و بسیاری از آزادی‌خواهان، خواهان آزادی وی شدند. مفتی قدس «حاج امین الحسینی» به سران عرب تلگراف زده و از آنان خواست برای نجات فرمانده‌ی فلسطینی دخالت کنند.

«ملک عبدالعزیز آل سعود» پادشاه عربستان سعودی به سرعت این درخواست را لبیک گفته و درخواست کرد اجازه داده شود عبدالقادر الحسینی به عربستان سعودی منتقل شود.

این تلاش ملک عبدالعزیز با موفقیت مواجه شد و عبدالقادر الحسینی و خانواده‌اش اواخر سال ۱۹۴۴ میلادی وارد عربستان سعودی شدند و با گرامی‌داشت سعودی‌ها مواجه شدند و به مدت دو سال در این سرزمین ماندند.

مجاهدان فلسطینی به دلایل بسیاری مصلحت ملی را در حضور عبدالقادر الحسینی در مصر یافتند. وی به همین دلیل در آغاز سال ۱۹۴۶ میلادی به قاهره رسید و آغاز به تماس با مجاهدین کرد و برای تهیه‌ی سلاح و انتقال آن به فلسطین تلاش نمود و برای این هدف گروهی از مبارزان را مسئول این کار نمود. وی همچنین خواهان دیدارهای سریع و فشرده با برخی از مجاهدین شد.

آنان در قاهره گرد هم آمده و درباره‌ی طرحی که در پیش خواهد بود با یکدیگر مشورت کرده و از نظرات برخی از نظامی‌های مصری و سوریه‌ای و عراقی نیز استفاده کردند. کمبود اسلحه یکی از پیچیده‌ترین مشکلات آنان بود که حرکت جهاد فلسطین با آن روبرو بود و گروه‌های مسئول خرید و انبار و انتقال اسلحه با مشکلات و خطرات فروانی روبر بودند.

در این هنگام اوضاع فلسطین دچار تغییرات چشمگیر و پرشتابی در عرصه‌ی داخلی و بین المللی گردد از جمله: اجازه‌ی ورود صدهزار مهاجر یهودی قربانی سیاست‌های وحشیانه‌ی آلمان نازی به فلسطین و آسان‌سازی تملک زمین‌های فلسطینی توسط یهودیان. کمیسیون‌های بین المللی حقیقت‌یاب نیز وارد فلسطین شده بودند و همه‌ی این‌ها در واقع هشداری بود برای اعراب و فرصتی بود برای تثبیت یهودیان در فلسطین.

ارتش جهاد مقدس:

در چنین شرایطی مجلس اتحادیه‌ی عرب در تاریخ ژوئن ۱۹۴۶ میلادی اجتماعی را در «بلودان» سوریه تشکیل داد و تصمیم به تشکیل «هیئت عربی اعلای فلسطین» به ریاست مفتی فلسطین حاج امین الحسینی گرفت. چهار ماه پس از تشکیل این هیئت در اسکندریه تشکیل جلسه داده و تصمیم به رو در رویی مسلحانه علیه طرح‌های استعماری صهیونیسم گرفت.

در پی صدور تصمیم سازمان ملل متحد مبنی بر تقسیم فلسطین، هیئت عربی اعلای فلسطین تصمیم به تشکیل «سازمان جهاد مقدس» گرفت و «محمد امین الحسینی» رئیس هیئت را به عنوان فرمانده‌ی اعلای این سازمان برگزیده و عبدالقادر الحسینی را به عنوان فرمانده‌ی کل آن انتخاب کرد. وی پس از آن در تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۴۷ میلادی به فلسطین رفت.

عبدالقادر الحسینی توانست خسارت‌های فراوانی را علیه نیروهای صهوینیست تحمیل کند و مجاهدان زیر دست او توانستند پس از محاصره‌ای طولانی مدت بر قدس تسلط یابند. همچنین نیروهای او کمین‌های موفقیت‌آمیزی علیه نیروهای انگلیسی اجرا کردند و توانستند برخی از موسسه‌های مهم صهیونیستی از جمله خبرگزاری یهودی و مقر روزنامه‌نگاران یهودی در قدس را منهدم سازند. علاوه بر این آنان توانستند محله‌ی «منتفیوری» و خیابان «بن یهودا» را در قدس منهم سازند.

نیروهای جهاد مقدس منطقه‌ی قدس را به زیر کنترل خود درآوردند و خطوط ارتباطی را که مستعمره‌های صهونیست را به هم مرتبط می‌ساخت تحت کنترل گرفتند.

پایان فرمانده:



در اواخر ماه مارس سال ۱۹۴۸ میلادی عبدالقادر الحسینی برای درخواست اسلحه از اتحادیه‌ی عرب به دمشق رفت اما به هدف خود نرسید و در اثنای غیاب وی از قدس روستای «قسطل» به اشغال صهیونیست‌ها در آمد. او صبح هفتم آوریل ۱۹۴۸ به قدس بازگشت و هجوم منظم را علیه صهیونیست‌ها در قسطل تدارک دید و توانست پس از یک روز این منطقه را پس بگیرد اما در این حمله خود به شهادت رسید.

عبدالقادر الحسینی بی‌آنکه حتی برای یک لحظه به عقب نشینی بیندیشد در حالی که اسلحه‌ی خود را در آغوش داشت بر خاک سرزمین مقدس جان باخت. پیکر این قهرمان در جوار پدرش «موسی کاظم الحسینی» در بیت المقدس به خاک سپرده شد.

نویسنده: احمد ابوزید

ترجمه: عبدالله موحد (با تغییر و تصرف و اندکی اضافات)

عصر اسلام

www.IslamAge.com

نورالدین محمود زنگی و تلاش در راه وحدت اسلامی

نورالدین محمود در نیمه‌ی اول قرن ششم هجری، در دورانی پا به عرصه گذاشت که مسلمانان به شدت به شخصیتی مانند او نیاز داشتند تا آنان را از آن شرایط تاریکی که سرزمین‌هایشان را فرا گرفته بود بیرون بیاورد. دوران تاریکی که با پا گذاشتن صلیبیان به سرزمین اسلامی و لگدمال شدن شهر قدس توسط آنان آغاز شده بود. هیچ نوری در افق دیده نمی‌شد و امید دمیدن صبح نبود... هرج و مرج در سرزمین شام غوغا می‌کرد و امراء و حکام به فکر خود و منافع خود بودند و اشغالگر بیگانه نیز با استفاده از اختلافات مسلمانان و درگیری‌های آن‌ها و کشمکش داخلی میان آن‌ها روز به روز نیرومندتر می‌گردید، و اگر نبود همان اندک امیدی که در قلب برخی از مخلصان وجود داشت شاید عواقب ناگواری انتظار جهان اسلام را می‌کشید.

اولین بارقه‌ی امید با ظهور «عمادالدین زنگی» ظاهر شد، کسی که توانست با تکیه بر نیرو و شایستگی خود به «موصل» برسد و جای پای خود را در آنجا محکم کند و همچنین توانست سیطره‌ی خود را به «نصیبین» و «حران» گسترش دهد و خود را برای جهاد علیه صلیبیان آماده سازد.

او دانست که این محقق ساختن این هدف امکان‌پذیر نیست مگر با اتحاد نیروهای مسلمان در عراق و شام. بر این اساس توجه وی به سوی شام جلب شد، منطقه‌ای که با وفات اتابک آن «عزالدین مسعود برسقی» در دریایی از هرج و مرج و بی‌نظمی غرق شده بود، و سلجوقیان و صلیبیان برای تسلط‌یافتن بر آن با یکدیگر درگیر بودند.

اینجا بود که عمادالدین دست به کار شد و نقشه‌ی بدخواهان را نقش بر آب کرد

و به سال (۵۲۲ هـ برابر با ۱۱۲۸م) حلب را به تصرف در آورد. اما مدتی به طول نیانجامید که حرکت او به علت درگیری‌های داخلی که توسط برخی از امراء علیه او شکل گرفته بود، کند شد که این باعث شد وی پیش از رویارو شدن با صلیبی‌ها هفت سال از عمر خویش را صرف خاموش کردن این درگیری‌ها کند تا اینکه توانست شهر «رها» را به سال (۵۳۸ هـ برابر با ۱۱۴۴ م) فتح نماید.

این فتح ضربه‌ای قوی علیه نیروهای صلیبی بود زیرا «رها» اولین امارت صلیبی به حساب می‌آمد که پس از حمله‌ی صلیبیان در شرق تاسیس شده بود. اما تقدیر به عماد الدین مهلت نداد تا کارهای خود را ادامه دهد و سرانجام در تاریخ ششم ربیع الثانی ۵۴۱ هـ برابر با ۱۴ سبتامبر ۱۱۴۷ میلادی به دست خائنان ترور شد.

نورالدین محمود

نورالدین محمود زنگی در تاریخ ۱۷ شوال ۵۱۱ هجری برابر با ۱۱ فوریه‌ی ۱۱۱۸ میلادی دیده به جهان گشود. وی دومین فرزند عمادالدین زنگی پس از «سیف الدین غازی» است. فرزندان نورالدین تحت تاثیر فضایل و شخصیت پدرشان بودند و همه با وجود تفاوتی که با هم داشتند مردان و شهسواران جهاد بودند.

پس از درگذشت عمادالدین، دو فرزندنش سیف الدین و نورالدین حکومت او را میان خود تقسیم کردند. برادر اول در موصل قدرت را به دست گرفت و برادر دوم در حلب. رودخانه‌ی «خابور» قلمرو دو برادر را از یکدیگر جدا می‌کرد. دو برادر بر اساس آنچه تقدیر برایشان فراهم نموده بود دارای توانایی‌های ویژه‌ی خود بودند و در حالی که سیف الدین سیاستمدار و دارای شخصیتی آرام بود نورالدین مجاهدی مخلص و دارای عاطفه‌ای جوشان و ایمانی صادقانه بود و علاقه‌ای شدید به جمع کردن کلمه‌ی مسلمانان و اخراج کردن دشمنان از سرزمین اسلامی داشت، که این شخصیت وی باعث شد مردم به سوی وی جذب شده و محبتش در قلب آنان جای گیرد.

به سبب طبیعت او که بر اساس عشق به جهاد شکل گرفته بود و همچنین همراهی او با پدرش در جهاد علیه صلیبیان و نزدیک بودن منطقه‌ی حکومتی او (حلب) به صلیبیان، او بیش از دیگران خطر حرکت صلیبی را درک می‌کرد و همین باعث شد وی سیاست پدر را در جهاد با صلیبیان ادامه دهد.

جهاد علیه صلیبی‌ها:

نورالدین حکومتش را با حمله بر امارت صلیبی انطاکیه آغاز کرد و توانست بر تعدادی از قلعه‌ها در شمال شام تسلط یابد. سپس تلاش «جاسلین دوم» را که قصد باز پس گرفتن «رها» را داشت خنثی نمود. شکست دوم صلیبیان در رها سخت‌تر از شکست نخستشان در دوران عمالدین بود. نورالدین همچنین ارمنی‌های رها را که در این نبرد به مسلمانان خیانت نمودند تنبیه کرد که در پی آن، دیگر مسیحیان این سرزمین آنجا را ترک گفتند.

نورالدین همیشه تلاش داشت نیروهای اسلامی پراکنده در شمال عراق و شام را به سوی خود جذب کرده و دل آن‌ها را به دست بیاورد تا بتواند در برابر دشمن صلیبی بایستد. وی برای این هدف در سال ۵۴۱ هجری برابر با ۱۱۴۷ میلادی توافق‌نامه‌ای با «معین الدین أنر» حاکم دمشق منعقد نمود و با دختر وی ازدواج کرد.

هنگامی که معین الدین انر در برابر خطر صلیبی‌ها قرار گرفت، کسی جز نورالدین را برای کمک به خویش نیافت. نورالدین به کمک وی شتافت و آن دو به یاری هم «بصرا» و «سرخند» را پیش از آنکه به دست صلیبیان بیافتند به تصرف درآوردند. سپس نورالدین دمشق را ترک گفت تا آنکه حاکم آنجا اطمینان حاصل کند که او جز به فکر از بین بردن صلیبیان نیست و طمعی در حکومت وی ندارد. سپس نورالدین به سوی دژهای امارت انطاکیه رهسپار شد و «ارتاح» و «کفرلاثا» و «بصرفوت» را تصرف نمود.

در پی این اقدامات ترس نورالدین در قلب صلیبی‌ها افتاد و دانستند که در برابر مردی قدرتمند قرار دارند که در شایستگی و نیرو چیزی از پدرش عمادالدین کم ندارد. آنان پیش از این گمان برده بودند با مرگ عمادالدین آسوده شده‌اند اما این امیدشان در برابر شور و شجاعت فرزندش نقش بر آب شد. نورالدین در آن هنگام تنها ۲۹ سال سن داشت اما از حکمت و تدبیر فراوانی بهره‌مند بود.

در سال ۵۴۲ هجری برابر با ۱۱۴۷ میلادی دومین حمله‌ی صلیبی علیه سرزمین شام، به فرماندهی «لویس هفتم» و «کنراد سوم» به وقوع پیوست اما این هجوم نتیجه‌ای برای صلیبیان در بر نداشت و به سختی شکست خورد و صلیبی‌ها نتوانستند دمشق را به اشغال درآورند. این پیروزی نتیجه‌ی صبر مجاهدان و وحدت مسلمانان بود که در این میان نیروهایی که به همراه سیف الدین غازی و برادرش نورالدین برای دفاع از دمشق آمده بودند نقش بزرگی در این پیروی داشتند.

نورالدین از این شکست صلیبیان و هیبت زخم خورده‌ی آنان سود برد و پس از آنکه نفوذش در منطقه‌ی شام گسترده‌تر شده بود به انطاکیه لشکر کشید و در سال ۵۴۴ هجری برابر با ۱۱۴۹ میلادی به منطقه‌ی قلعه‌ی «حارم» واقع در کناره‌ی شرقی نهر «العاصی» هجوم برد و پس از آن قلعه‌ی «إنب» را به محاصره درآورد.

حاکم انطاکیه «ریموند دو پواتیه» به دفاع از آن برخواست و دو گروه به تاریخ ۲۱ صفر ۵۴۴ هجری برابر با ژوئن ۱۱۴۹ میلادی در برابر هم ایستادند که مسلمانان توانستند در این نبرد به پیروزی دست یابند و صلیبیان را تار و مار کنند. حاکم صلیبی انطاکیه و دیگر سران صلیبی در این نبرد کشته شدند و مسلمانان در پی این پیروزی بزرگ شاد گردیدند.

پیوسته شدن دمشق:

نورالدین به ضرورت وحدت و یگانگی و منظم بودن نیروهای مسلمان که میان فرات و نیل پراکنده بودند، ایمان داشت تا آنکه بتوانند در برابر طمع صلیبیان

ایستادگی کنند اما امارت دمشق سنگی بود در برابر این وحدت. معین الدین أنر که قدرت را در دمشق به دست داشت از روابط دوستانه‌ای با صلیبیان برخوردار و پیمان‌ها و عهدنامه‌هایی با آن‌ها بسته بود. پس از درگذشت معین الدین، «مجیر الدین أبق» به جانشینی او رسید و به همان سیاست ادامه داد و بلکه پا را از آن نیز فراتر نهاد و ضعف و سستی شدیدی در برخورد با آن‌ها از خود نشان داد و از وحدت و یکپارچگی با دیگر نیروهای مسلمان رویگردان شد. کار او به جایی رسید که با پرداخت مالیات سالیانه به صلیبی‌ها در مقابل حمایت آن‌ها موافقت کرد... صلیبی‌ها برای دریافت مالیات به دمشق وارد می‌شدند بدون آنکه حاکم دمشق از این وضعیت شرمگین شود.

اما نورالدین در برابر این ذلت ساکت ننشست و با استفاده از خشم مردم دمشق و کمک آن‌ها توانست مجیرالدین را به زیر آورده و دمشق را در سال ۵۴۹ هجر برابر با ۱۱۵۴ میلادی به حکومت خود پیوست نماید.

پیوستن دمشق به حکومت نورالدین گامی تعیین‌کننده در تاریخ جنگ‌های صلیبی بود زیرا سرزمین‌های شام از «رها» در شمال، تا «حوران» در جنوب، تحت رهبری نورالدین درآمده و جبهه‌ی اسلامی توانست در برابر جبهه‌ی صلیبی که در آن هنگام از پراکندگی و ضعف رنج می‌برد موقعیتی خوب پیدا کند. پیش از این جبهه‌ی صلیبی می‌توانست به راحتی علیه حکومت اسلامی ضربه وارد سازد؛ حتی نورالدین نتوانسته بود در برابر حمله‌ی صلیبی‌ها علیه عسقلان (به سال ۵۴۸ هـ: ۱۱۵۳ م) کاری کند زیرا دمشق سدی بود در برابر او.

به سوی مصر:

پس از موفقیت نورالدین در محقق ساختن مرحله‌ی نخست وحدت اسلامی، صلیبیان برای گسترش قلمرو خود راهی جز جنوب نداشتند زیرا نورالدین توانسته بود قدرت خود را بر شمال عراق و شام بگستراند. به این سبب صلیبیان به سوی مصر

حرکت کردند، زیرا آن را میدان جدیدی برای توسعه طلبی خود می‌دانستند. ضعف حکومت فاطمیان در مصر که نفس‌های آخر خود را می‌کشید باعث شد آنان بر این نیت خود گستاخ شوند.

آنان عسقلان را تصرف کردند و این نشانه‌ای بود برای تلاش آنان در اشغال کامل مصر که این نیت آنان خیلی زود توسط «بالدوین سوم» پادشاه صلیبی بیت المقدس به فعل تبدیل شد و وی به بهانه‌ی عدم پرداخت جزیه توسط فاطمیان به وی در سال ۵۵۸ هجری برابر با ۱۱۶۳ میلادی به مصر یورش برد اما هجوم وی با شکست مواجه شد و مجبور به عقب نشینی گردید.

این اقدام گستاخانه‌ی بالدوین سوم باعث حساس شدن نورالدین گردید و برای مشغول نگاه داشتن صلیبیان از آماده‌شدن برای هجوم دوباره به مصر، به حملات خود علیه آنان در منطقه‌ی شام سرعت بخشید. او برای به دست آوردن مصر به مسابقه‌ی زمان با صلیبی‌ها پرداخت و حملاتی را به رهبری «اسد الدین شیرکوه» به همراه برادرزاده‌اش «صلاح الدین ایوبی» به سوی مصر گسیل داشت. این حملات که از سال ۵۹۹ هجری برابر با ۱۱۶۴ میلادی آغاز شد به مدت پنج سال ادامه یافت تا آنکه به پیروزی بر صلیبیان منجر شد.

شیرکوه به ورزات خلیفه‌ی فاطمی «عاضد» رسید اما پس از دو ماه درگذشت و صلاح الدین به جانشینی او رسید.

صلاح الدین توانست امنیت را در این کشور حاکم کنند و پایه‌های حکومت خود را مستحکم نماید تا آنکه فرصت مناسب را برای به زیر آوردن حکومت فاطمیان به دست آورد و سرانجام در اولین جمعه‌ی سال ۵۶۷ هجری برابر با ۱۱۷۱ میلادی، نام خلفای فاطمی را از خطبه‌ی جمعه برانداخت و به نام خلفای عباسی خطبه خواند.

وارد شدن مصر به زیر حکومت نورالدین سر و صدای زیادی را نه تنها در بیت

المقدس بلکه در غرب صلیبی به پا کرد و عده‌ای دعوت به فرستادن حملات جدید صلیبی نمودند تا باری دیگر به مانند گذشته هیبت صلیبیان به منطقه‌ی شام بازگردد... اما به دلیل هشیاری صلاح الدین هیچ یک از این اقدامات نتیجه‌ای در بر نداشت.

با موفقیت نورالدین در پیوستن مصر به جبهه‌ی مبارزه، وی توانسته بود آخرین حلقه از جبهه‌ی نیرومند اسلامی را شکل دهد و راه را برای ضربه‌ی نهایی آماده سازد.

نورالدین در تاریخ:

نورالدین محمود به اسلام و عظمت آن اعتقاد داشت و این آن چیزی بود که باعث شد او بتواند نتایجی را به دست آورد که دیگران با وجود آنکه سرزمین‌های گسترده‌تری در اختیار داشتند و از نظر مالی نیز در وضعیت بهتری بودند از انجام آن ناتوان بمانند. او برای مسیحی بودن صلیبیان با آنان نمی‌جنگید بلکه برای این با آن‌ها می‌جنگید که آنان را بیگانگانی می‌دانست که برای اشغالگری و بی‌حرمتی به مقدسات قدم به سرزمین‌های اسلامی گذاشته‌اند. او با نصرانیان سرزمینش بدرفتاری نمی‌کرد بلکه آنان نزد او شهروندانی بودند که از همه‌ی حقوق برخوردار بودند. وی نه کلیسایی را ویران کرد و نه کشیش یا راهبی را مورد آزار قرار داد.

جهاد و وحدت نیروهای اسلامی وی را از برپا داشتن مدارس و مساجد باز نداشت تا جایی که مساجد و مدارسی که او بنا نموده بود به صدها رسید و هیچ سرزمینی از سرزمین‌های تحت قدرت وی خالی از مسجد و مدرسه نبود. او هنگامی که مدرسه‌ای می‌ساخت برای ساخت آن بسیار خرج می‌کرد و در انتخاب شیوخ آن بسیار دقت می‌کرد و اوقاف بسیاری برای آن در نظر می‌گرفت. در این مدارس اهمیت فراوانی به قرآن و حدیث داده می‌شد، خود او علاقه‌ی فراوانی به شنیدن حدیث داشت و برخی از محدثان به او اجازه‌ی روایت حدیث داده بودند.

وی همچنین در کنار ساخت مدارس به ساخت بیمارستان‌ها در سرزمین‌های تحت حکومتش توجه ویژه‌ای داشت و آن را به طور رایگان در اختیار فقرایی قرار داد که توانایی کمک گرفتن از طبیبان و تهییه دارو را نداشتند. وی همچنین توجه ویژه‌ای به ساخت کاروانسراها در مسیر مسافران داشت تا جایی باشد برای توقف و استراحت شبانه‌ی آن‌ها و برای محافظت و اداره‌ی این کاروانسراها افرادی را قرار داد.

شخصیت و زهد نورالدین:

نورالدین مومنی راستین و مجاهدی بزرگ و زاهدی عارف بود. وی تنها تا نیمه‌ی شب می‌خوابید و پس از آن برخواسته و وضو می‌گرفت و تا سحر به نماز و دعا برمی‌خواست و پس از نماز صبح به امور حکومتی می‌پرداخت.

او به سبب زهدی که داشت در اوج ابهت و قدرتش هیچ حقوقی برای خود در نظر نگرفته بود بلکه از درآمد ملکی که از مال خود خریداری کرده بود استفاده می‌کرد. او همچنین خانه‌ای برای خود نداشت و همیشه در اتاق خاصی در قلعه‌های شهرهای تحت حکومتش زندگی می‌کرد.

درگذشت نورالدین محمود:

در حالی که نورالدین برای حرکت به سوی مصر آماده می‌شد دچار تب گردید. بیماری او شدت گرفت و سرانجام به تاریخ ۱۱ شوال ۵۶۹ هجری برابر با ماه ۱۱۷۴ میلادی در حالی که ۵۹ سال سن داشت جان به جان آفرین تسلیم کرد. مرگ او لرزه در جهان اسلام انداخت و مردم به حجم خسارتی که بر آن‌ها وارد شده بود پی بردند.

اما خواست خداوند این بود که سلسله‌ی مجاهدان پا بر جا بماند و هرچه یک مجاهد عرصه را خالی می‌کرد مجاهدی دیگر پا به عرصه می‌گذاشت تا آنکه پرچم جهاد به دست قهرمان اسلام، صلاح الدین ایوبی رسید و او توانست به آرزوی

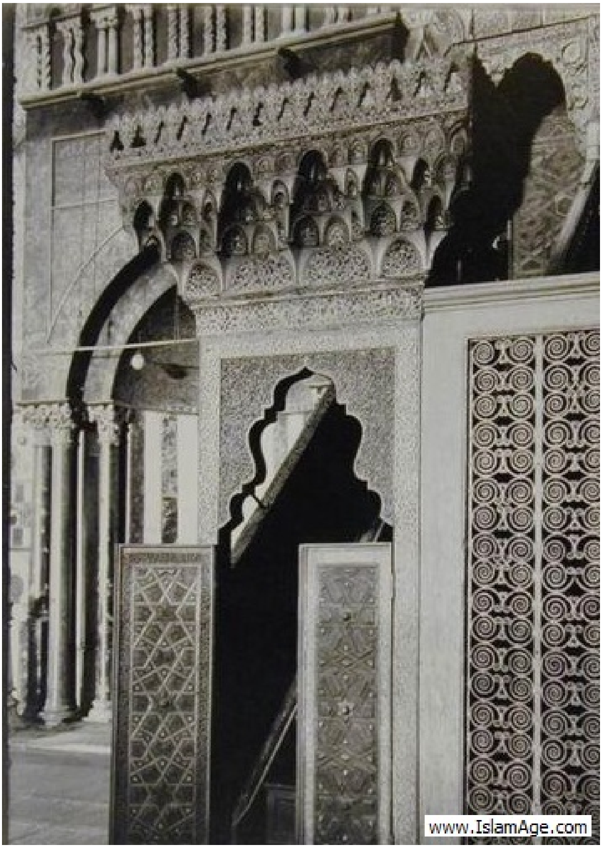
دیرینه‌ی مسلمانان جامه‌ی عمل بپوشاند.

نویسنده: احمد تمام (اسلام آن لاین)

ترجمه: عبدالله موحد، با تغییر و تصرف اندک

عصر اسلام

www.IslamAge.com



منبر نورالدین که به اشتباه به منبر صلاح الدین مشهور است اما در واقع توسط نورالدین محمود ساخته شده بود تا پس از فتح بیت المقدس آن را در مسجد الاقصی قرار دهد؛ اما اجل به وی مهلت نداد تا آنکه صلاح الدین پس از فتح قدس

آن را در مسجد الاقصی قرار داد. این منبر در پی یک آتش سوزی که توسط یک مسیحی تندرو استرالیایی در سال ۱۹۶۹ میلادی در مسجد الاقصی ایجاد شده بود به طور کامل از بین رفت و تنها قطعات کمی از آن باقی ماند که در موزه‌ی مسجد الاقصی موجود است.

منابع

۱- خیر الدین بربروسا وأخوه عروج، سایت قصة الإسلام.

۲- خیر الدین بارباروس.. قبودان البحریة العثمانیة، سمیر حلبی، اسلام آنلاین.

۳- ویکیبیدیا، الـموسوعة الحرة.

۴- ویکی‌پدیای عربی، فارسی، انگلیسی. مدخل‌های: صلاح الدین، حرب حطین، غی دی لوزینیان، أرناط، جنگ سوم صلیبی.

۵- أحمد تمام، صلاح الدین.. أخلاق الفارس الإسلامی، إسلام آن لاین.نت.

۶- أحمد تمام، حطین أحداث ونتائج، إسلام آن لاین. نت.

۷- صلاح الدین الأیوبی، علی محمد الصلابی، دار المعرفة، بیروت، چاپ اول ۲۰۰۸

۸- صلاح الدین الأیوبی ... قاهر الصلیبیین، إسلام ویب.

۹- محمد سرحان، الناصر صلاح الدین الأیوبی، سایت طریق الإسلام.

۱۰-ابن الأثیر: الکامل فی التاریخ- دار صادر- بیروت ۱۳۹۹-۱۹۷۹م.

۱۱- ابن خلکان: وفیات الأعیان- تحقیق إحسان عباس- دار صادر- بیروت ۱۹۷۸م.

۱۲-حسین مؤنس: نور الدین محمود سیرة مؤمن صادق- الدار السعودیة للنشر والتوزیع- جدة- السعودیة ۱۴۰۸ هـ ۱۹۸۷م.

۱۳-فاید حماد محمد عاشور: جهاد المسلمین فی الحروب الصلیبیة- مؤسسة الرسالة- بیروت ۱۴۰۵هـ ۱۹۸۵م.